

مخوفترین کاریکاتوریست دنیا

مترجم علی شامسی شهری

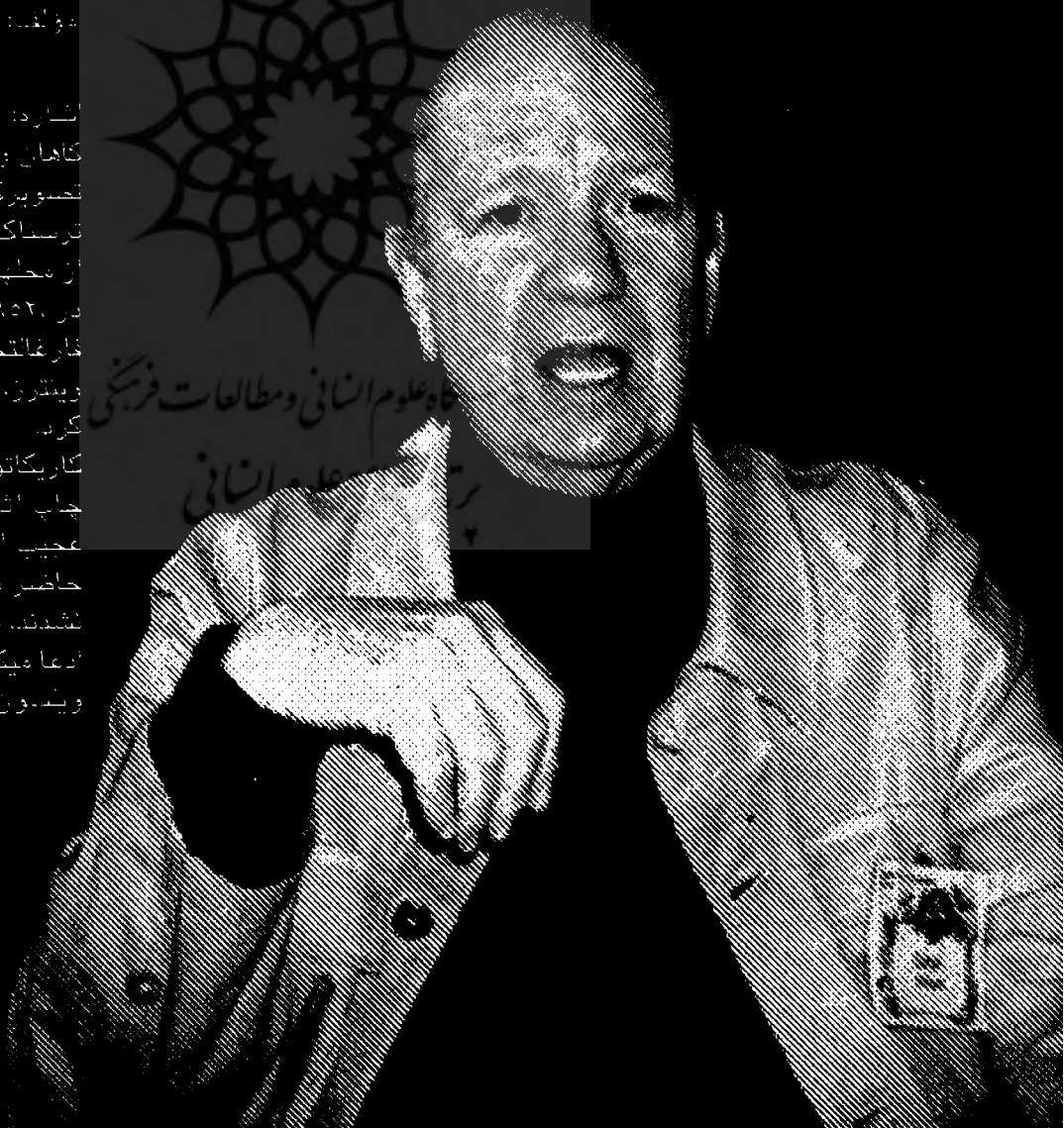
مؤلفه استی وینتر

نارده

کاهان وینسون، کاریکاتوریست،
تصویرگر، نویسنده و منتقد فیلمهای
تربساک، در ۱۹۲۰ در اواسنون یکی
از محلههای شیکاگو به دنیا آمده است.
در ۱۹۵۲ از استیو هنر شیکاگو
فارغالتحصیل شد و در ۱۹۶۶ با نلسی
وینترز، رماننویس و خبرنگار، ازدواج
کرد.

کاریکاتور را به صورت حرفهای با
چاپ آثارش در مجموعهی داستانهای
مجیب آغاز کرد. اما پس از آن ناشران
حاضر به چاپ مجموعهی آثارش
نشدند. صاحبان شرکتهای انتشاراتی
انعامیکردند که فهم و درک کارهای
وینسون برای عام مردم دشوار است.

مجموعه داستانها و مطامعات فرسنگی
مجموعه داستانها



و چاپ کردن مجموعه‌های او یک ریسک اقتصادی است. در این میان، تنها صاحب انتشارات کلیرز که احتمالا متوجه نبود که کارهای ویلسون برای مردم دیرفهم است، شروع به خریدن مجموعه آثارش و انتشار آنها کرد. هم زمان با انتشار کتابهایش، ویلسون کار را با مطبوعات آغاز کرد و طولی نکشید که با کارهای چاپ شده‌اش در مجلات نیویورک، لوک، پانچ، اسکوائر و چند مجله دیگر به شهرتی چشمگیر رسید. تاکنون مجموعه‌های او چندین بار تجدید چاپ شده‌اند. ویلسون تاکنون تعداد زیادی کتاب برای بچه‌ها نوشته و تصویرسازی کرده که البته بیشتر آنها ترسناک بوده است. چندین رمان و تعدادی سناریو برای فیلمهای وحشتناک نیز کارنامه‌اش است. او پس از چندین سال عضویت در کنوانسیون فانتزی آمریکا، به عنوان



رییس این کنوانسیون انتخاب شد و فعلا در کنار کاریکاتور و کارهای دیگرش به عنوان منتقد فیلم و داستانهای ترسناک شناخته میشود. وی برای شرکت مایکروسافت نیز یک بازی کامپیوتری به نام خانه ی جنزدهی گاهان ویلسون ساخته است.

گاهان هم اکنون با همسرش در براون استون در نیویورک زندگی میکند. نانسی همسرش اعتقاد دارد: گاهان همیشه آدم دقیقی و وقتشناسی است و از آن شخصیتهایی است که واقعا لیاقت آن را دارد که یک جنتمن خوانده شود، با اینکه لبخندهایش همیشه مرا به یاد گریه‌های می اندازد که یک موش را بلعیده است. یکی از آشکارترین ویژگی های آثار ویلسون عجیب بودن آنها است. او میکوشد در خلق آثارش وحشت و ترس نقش مهمی داشته باشند. فضاها و موقعیتهای در کارهای او کاملا رئالیستی است و فانتزی و تعلیق عجیبی در بیشتر سوژه‌های او به چشم میخورد. این ویژگی ها سبب شده که به گاهان ویلسون لقب مخوفترین کاریکاتوریست دنیا را بدهند. (مترجم)

ویلسون: موقعی که به دنیا آمدم، کیود کیود بودم و نفس نمیکشیدم. دکترها ناامید شدند و به پدر و مادرم گفتند: شاید دفعه دیگر خوششانتر باشید. اما دکتر خانوادگی ما همان موقع سر رسید و مرا در آب داغ و سپس در آب سرد فرو کرد. او جان مرا نجات داد. چیزی که برایم جالب است این است که احتمالا این اتفاق تاثیر زیادی بر من داشته. فکر میکنم به دنیا آمدن کلا قضیه ای زجرآور است. فرانسویها روش عالیای برای زایمان دارند، تمامی بچه‌های آنها در اتاقهای تاریک به دنیا می‌آیند و بلافاصله در آب ولرم شسته میشوند که خیلی آرامشبخش است. این روش کاملا برای من قابل فهم است. نتیجه‌اش هم این است که فرانسویها همه یک لبخند بودا واربر روی چهره‌شان است. ولی فکر نمیکنم هیچ کدامشان بتوانند یک کاریکاتوریست مخوف باشند.



■ شما از همان اول، طراحیهای خوفناک میکشیدید یا اینکه اول ذهنیت طنز خوفناک پیدا کردید، بعد شروع به طراحی کردید؟

■ نمی دانم، ظاهراً همیشه زیاد طراحی میکردم و چیزهایی عجیب میکشیدم. چند وقت پیش یک گنجه پیدا کردم که مال مادرم بود. او همیشه عادت داشت بعضی چیزها را نگه دارد. توی آن گنجه تعدادی از نقاشیها و طراحیهای من بود مربوط به زمانی که بچه بودم. آنها نقاشیهایی از دیوها، اژدهاها، جمجمه و اسکلت و این جور چیزها بودند.

در مورد ذهنیت طنز هم واقعا نمی دانم از کی شروع شد، اما همیشه با من بوده است. فکر میکنم که آدمها خیلی زود از همان اول برنامه ریزی میشوند. همین چند روز پیش من و نانسی یک نوزاد نگران را دیدیم که حتماً یک کارمند خواهد شد. با همان اخم مغرورانه. همین طور است، همه ما از همان اول از لحاظ ژنتیکی برنامه ریزی شده ایم.

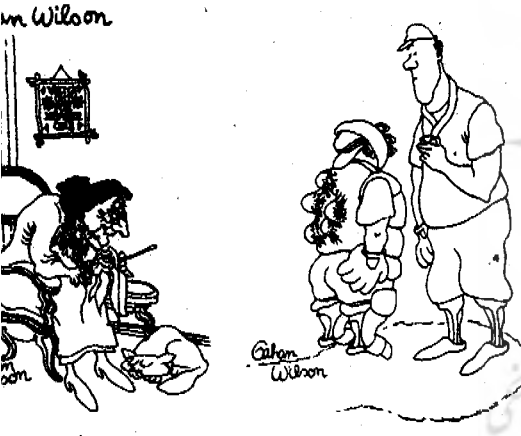
■ چیزی که همیشه برایم جالب بوده، بخصوص در کارهای اولیه شما، احتراماتان به نویسندگی مطرح ژانر وحشت، اچ. پی. لاکرافت است.

■ آه بله لاکرافت همیشه تاثیر زیادی بر من داشته است. من عاشق روش او در نویسندگی وحشت هستم. لاکرافت واقعا فاصله‌ی میان ژانرهای فانتزی و علمی تخیلی را از بین برده، همه چیز را به هم ریخته و این کار را با نوشتن در ژانر وحشت کرده است، همان طور که خودش دوست داشته.

■ تاکنون هیچ کدام از نویسندگان معاصر پیش شما شمال نیامده بگوید که نوشته‌هایش متأثر از کاریکاتورهای شما بوده است؟

■ چرا، یکی دو بار این اتفاق افتاده است. استیو کینگ یک بار به من گفت که قسمتی از کتاب سالمزلات را بر اساس یکی از کاریکاتورهای من نوشته است و حتی خودم هم در قسمت دیگری از همان کتاب حضور دارم. فکر می کنم که اگر به اندازه کافی بمانیم و باشیم به شکلی جزء ناخودآگاه مردم می شویم و آن ها با ما بزرگ می





رانندگان در یک خیابان شلوغ همگی درون ماشین هایشان خفه شده و مرده اند. آن کار را برای مجله فرستادم و در راه برگشت روزنامه ای را خریدم که از عکس روی صفحه ی اول آن به شدت تعجب کردم. عکس مربوط بود به روزنامه ی نیویورک تایمز همان روز که از بزرگراهی در نیویورک برداشته شده بود که تعداد زیادی ماشین وجود داشت و همه رانندگانشان مرده بودند و خیلی هم از کار من وحشتناک تر بود. آن روز خیلی خجالت کشیدم، هنوز هم این مسئله توی دلم مانده است.

تعدادی از آثار شما به نظر من قوی ترین کارهایتان است. در مجموعه آثار وحشت و مرگ که در دهه ۶۰ به چاپ رساندید، شما برای اولین بار به جای دیو و یا خون آشام که در کارهایی با این مضامین به وفور دیده می شوند، از روانی ها، تبهکاران و تروئیست ها به عنوان هیولاهای جامعه ی امروزی استفاده کرده بودید.

بله، آن مجموعه واقعا وحشتناک بود. خلق آن ها هم زمان با اتفاقاتی هولناک بود. در آن زمان انگار می خواستند همه را بکشند، بنگ! کندی کشته شد، بنگ! کینگ کشته شد، بنگ! یک کندی دیگر هم کشته شد. مثل این بود که هر کسی که کمی جدی و کارآمد بود، باید توسط یک احمق کشته می شد. بعد از این قضایا هم مسئله ویتنام پیش آمد، یک از فجایع مرگبار و وحشت انگیز تاریخ.

واقعا دیوانه کننده بود. من هم ناخودآگاه عکس العمل نشان دادم، عکس العملی تند. در آن موقع، احساس کردم که تا وقتی به اندازه کافی در جامعه هیولا برای نشان دادن هست، کشیدن موجودات فانتزی دیوانگی است. فرانکشتاین در برابر بمب دیگر به چشم نمی آمد. من هم از عناصر امروزی در کارهایم استفاده کردم، چون به نظرم هولناک تر بودند.

یکی از قابلیت های طنز این است که به شما اجازه می دهد که موضوع و عناصری را به کار بگیرید که در حالت عادی به چشم نمی آیند. ما آن ها را

شوند. بله همان طور که افراد مختلف بر من تاثیر گذاشته اند، من هم بر بعضی ها مؤثر بوده ام.

نمی خواهم بپرسم که ایده هایتان را از کجا می گیرید، اما می خواستم بدانم آیا تاکنون شده چیزی را ببینید که در به وجود آمدن کارهایتان تاثیرگذار باشد؟

بله، زیاد. یادم می آید یک بار دو راهبه را دیدم و با آن ها سوار آسانسور شدم، ولی ناگهان لباس یکی از آن ها میان در آسانسور گیر کرد. من هم آن واقعه را سریعا در دفترچه ام یادداشت کردم. چند وقت بعد کاریکاتوری با همین مضمون کشیدم که یک راهبه به دلیل گیر کردن لباسش بین درهای آسانسور، صلیب وار درون آسانسور آویزان است. اما معمولا سوژه ها از ذهن خودم تراوش می کند و حتی اگر از اتفاقاتی تاثیر گرفته باشند، همیشه با تغییرات روی کاغذ می آیند.

چه جالب، اما تا حالا شده کاریکاتوری بکشید که بعد همان اتفاق را در واقعیت ببینید؟

البته، تخیلی که به واقعیت می انجامد! این مسئله همیشه وجود دارد، اما باید بگویم مسائل ریز و زیبایی که در زندگی ما اتفاق می افتد، خیلی جالب تر از هر اثری است که یک هنرمند بتواند به وجود بیاورد. ولی خوب در مورد خودم باید بگویم یک روز از مجله میامی هرالده به من سفارش برای طرح روی جلدشان دادند. آن ها طرحی را می خواستند که نشانگر ضرر گازهای سمی در هوا برای رانندگان باشد. من هم یکی از کارهای مخصوص خودم را کشیدم که در آن تعداد زیادی از

نمی بینیم یا نمی خواهیم ببینیم . اما به کمک طنز به همان مضامین تعادل می بخشیم و این امکان را فراهم می کنیم که همه، همه چیز را ببینند .
- کارهای شما در طی این سال ها سیاه تر شده و بیش تر با مضامین سیاسی است .

■ بله، کارهایم سیاسی شده اند . چالز ادامز همیشه در همان روش سال های ۱۹۳۰ می انداند . مثل همان فیلم های سیاه و سفید و آن روش را هم واقع به نحو خوبی کار می کرد . اما دنیا خشک تر و وحشیانه تر شده و من هم عصبانی تر و عصبانیت من هم طولانی تر شد . هنوز هم اتفاقات مختلفی را که در دنیا می افتد ، نمی توانیم تحمل کنم . منظورم مسائل وحشتناکی است که هر روزه اتفاق می افتند . انسان ها به همدیگر و به کره زمین ظلم می کنند و کوتاه نمی آیند . نشت نفت در اقیانوس ها ، آسیب لایه اوزون ، جانی ها و قاتلان سری کش . به تاریخ که نگاه می کنید ، می بینید در سال ۱۸۸۸ یک نفر به اسم جک ، قاتل وجود داشت که یکی از افراد انکشت شماری بود که تعداد زیادی آدم کشته بود . اما امروزه کس نمی داند که چه تعداد قاتل سری کش وجود دارند که راست راست می چرخند و این قاتلان در برابر کسانی که لایه اوزون را دچار آسیب کردند ، اصلاً به حساب نمی آیند . کسانی که احتمالاً همه ما را به کشتن می دهند و تمام کره زمین را خراب می کنند .

دوست دارم فکر کنم که کاری که می کنیم تاثیر دارد ، اما در واقع اشتباه می کنم . همان طور که می دانید یکی از طلابی ترین دوره های کاریکاتور دروه ای در هنر آلمان بود که هیتلر به روی کار آمد . بیش تر کاریکاتوریست های آن زمان هیتلر را نشانه گرفتند . آن ها می خواستند او را از جنگیدن منع کنند ، اما هیچ تاثیری نداشت . تنها هیتلر دستور داد که همه آن ها را بکشند و تمام شد . این مسئله حتی از سرعت تهاجم هیتلر هم کم نکرد . اما خوب من با اینکه تمام این چیزها را می دانم باز هم اعتقاد دارم که باید کار کرد . شاید تاثیر



داشته باشد. حداقل با طنز می توان گفت که امپراتور ایسان ندارد.

■ چه قدر طول می کشد تا یک کاریکاتور سیاه و سفید کوچک کار کنید، در مقایسه با یک کاریکاتور رنگی بزرگ؟
ایک کار سیاه و سفید معمولاً یک روزه تمام می شود، اما یک کار رنگی تقریباً دو روز طول می کشد. به خاطر اینکه من دوست دارم با کارم بازی کنم تا به آن چیزی که به نام می خواهم تبدیل شود. چند وقت پیش یک کار رنگی برای مجله ای کار کردم که از لحاظ تکنیکی عالی شده بود، اما احساس کردم که سوژه اش ایراد دارد و طنز کار کم است. آن کاریکاتور را پاره کردم و دوباره از اول شروع کردم. اگر برای همه ی سفره شام وقت کافی داشتیم، حتماً می گذاشتم که کاریکاتور همیم پس از اتمام یکی دو روز بماند تا خوب مطالعه شان کنم. هر قدر هم که راحت بکشید، باید حتماً یکی دو روز بگذارید کار بماند و بعد به سراغش بروید و آن را اصلاح کنید. بعضی وقت ها این اصلاحات تأثیرات دراماتیکی بر کار می گذارد.

■ یا در نظر گرفتن تمام دل مشغولی ها تا مثل کاریکاتور، انیمیشن سازی و نوشتن، روز کاری شما مثل همه از ۹ صبح تا بعد از ظهر است؟
احسب تقریباً همین طور است. یک نفر مثل من که برای چند سال کار می کند، باید منضبط باشد. من خیلی سبک کار نمی کنم. بعضی روز ها از ۹ صبح کارم را شروع می کنم و تا شب یکسره کار می کنم. فقط یک استراحت کوتاه برای نهار دارم. ولی این اختیار را هم دارم که هر وقت بخواهم بی خیال شوم و یک روز کامل را به خودم استراحت بدهم و یا بعد از ظهر را کار نکنم. یک تقویم کوچک هم دارم که بر آن یادداشت و قرار است و مشخص کننده زمان تحویل کارهایم. همیشه باید طبق برنامه کار کنم تا به همه کارها برسیم. چون این را هم می دانم که به هم ریختن برنامه ی کاری سبب می شود در بعضی از کارها کم کاری کنم که البته سریعاً مشخص می شود که اصلاً خوب نیست. اما خوب

کار کردن در زمینه ی کار مجله ای و بعداً سرگرم کننده است.

■ شده تا به حال کاری به شما آورده و بگوید که شما را عجیبی کار می کشد هستید؟

ایه، البته، آن را با نظار دارید که حتی عجیب تر از این هم باشد احتمالاً چون خوششان آمدن های عجیبی هستند احساس می کنند که من عجیبم. یکی روز از یورپس کارتم فرستیدند که چرا با قدر عجیب است. او جواب داد که منی در روشن ترین و انسانی ترین روزها هم همیشه یک گوشه ی تاریک و یا یک سایه ی عجیب پیدا می شود. او را من می گفتم این مسکه مد قسمتی از رنگی است.

■ خوب پس چرا فقط شما و آقای چارلز ادامز برودید که طنز را با وحشت اید کنید، البته هر دو نامها خیلی مد در این کار موفق بودید؟

■ خوب شاید ما همان گوشه ی تاریک هستیم. در سینما تاریک آن همه های وحشتناک زیاد هستند. ولی یورپس کارلف و بلاوگوسکی ستاره های کارتونهای پانویس و سونی تارنین، یادم می آید که ما حتی بدون منظور از آن پرسیدیم که چرا خفیه نیست که شما را سحر می کند همیشه در نقش های وحشتناک بازی کنید. مردم این طنز فرستند تا ایند های شما را نمی شناسند و نظرشان نسبت به شما اشتباه است. اما کارلف و یادم می آید که جواب داد منم خوبم. من خیلی متشکرم که این نقای برای من آمده است.

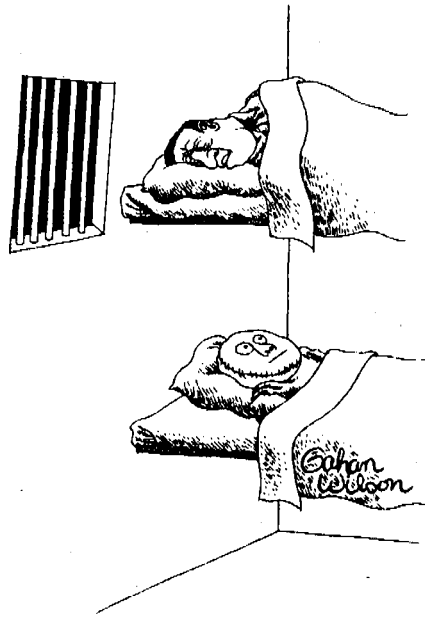
■ او واقعاً خدشحال بود و چون من تا وقتی که با ویلر از این طرف به آن طرف استودیو می رفتم، با من در نقش های وحشتناک را بازی می کرد. من و چارلی هم ناراحت به سحر بودیم خوبی بوده است و من به کارهایم اکتفا می کنم. باید واقعاً به یادمان آید که کارهای ترسناکی می کشیم. کار ما این نیست که وحشتناک را با طنز تلغیز کنیم. واقعاً ساده نیست. ■ چه چیزی شما را از صحنه ی کارتون خندان مردم با ترسانندگی از آن ابرف اول خندان است و سحر می



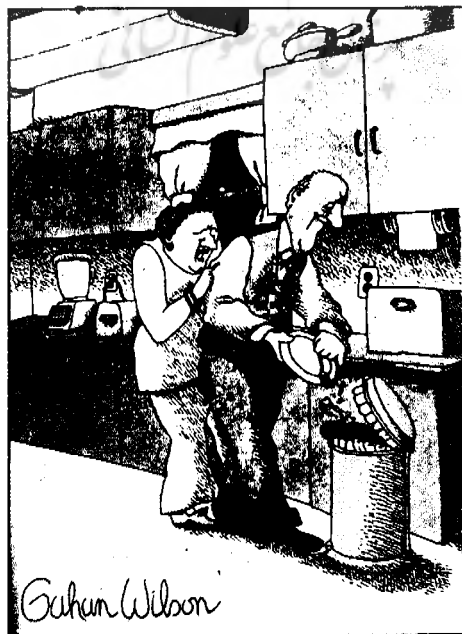
کردن. اما ترساندن هم جالب است. یاد می آید اولین باری که در جشنواره فانتزی بودم، با باقی کسانی که در زمینه وحشت کار می کردند، دور هم جمع شده بودیم. مانلی وید ولمن هم بود. یک نفر از ما پرسید چرا کارهایی می کنید که مردم را بترسانید؟ بعضی ها از جواب دادن طفره رفتند و برخی هم با افتخار جواب دادند! اما جواب مانلی خیلی خوب بود. او گفت بچه که بوده با دوستانش به جنگل رفته بودند. شب کنار چادر با باقی بچه ها کنار آتش نشسته بودند که او برای آن ها قصه گفته و قصه را ترسناک و ترسناک تر کرده است. هر چه قصه ترسناک تر می شد، چشم های بچه ها بیش تر از حدقه بیرون می زد. بعد گفت: من دوست دارم چشم های مردم از حدقه بیرون بزنند.

این مطلب در مورد همه ما صدق می کند، اما اولین وظیفه یک کاریکاتوریست خندانند است. بعد از آن که خندیدند، می توان آن ها را ترساند. اگر هم بتوان هم زمان هم خندانند و هم ترسانند چه بهتر.

■ شما قبلا گفتید که عجیب هستید از این مسئله هم خیلی خوشحالید. ولی من باید اعتراف کنم که با پدر و مادری بزرگ شدم که دوست نداشتند فرزندشان عجیب باشد و نمی گذاشتند من کتاب های ترسناک بخوانم یا فیلم های وحشتناک ببینم. آن ها اعتقاد داشتند این جور چیزها بر ذهنم تاثیر منفی می گذارد. هنوز هم والدینی هستند که این چنین تصوراتی دارند و به شدت فرزندانشان را کنترل می کنند. ■ البته، مطمئنم که اینطور است و می توانم درک کنم که چقدر در این مورد احتیاط می کنند. در ساده ترین شکلش والدین با یک ورجک روبرو هستند که به شدت دوستش دارند. اما او یک حیوان کوچک است و وظیفه پدر و مادر هم تربیت کردن او برای زندگی در جامعه است، جامعه ای که حتی خود آن والدین هم به درستی نمی شناسندش. اما می ترسند که کودکشان در این جامعه به بی راهه برود. از نظر



آنها خواندن کتابهای وحشتناک و یا دیدن این طور فیلمها بچه را به بیراهه میکشد. این مطلب قابل درک است و میتوان همدارنده باشد، اما بچه فقط دارد با چیزهایی که وجود دارند ارتباط برقرار میکند و آنها را تجربه میکند. این کنکاش کودکان به هر طریقی آنها را با جامعهشان و دنیا آشنا تر میکند. از نظر من چنین والدینی اشتباه میکنند چون خواندن این چنین مطالبی به هیچ وجه بد نیست ولی خوب نگرانی آنها هم قابل درک است. ■ آیا شما هم به خاطر کارهای واقعا



عجیبیتان پشیمان نیستید؟

■ البته که نه، من واقعا به خاطر آنها خوشحال هم هستم. افتخار میکنم که مردم آنها را قبول کرده اند. همیشه این کارها را دوست داشته و دارم. من عاشق دیوها هستم و فکر میکنم که این نظریه که ما همه دیو هستیم، درست است. به خاطر اینکه ما کامل نیستیم و باید با غرور و خوشحالی این مطلب را قبول کنیم. دنیای ما واقعا وحشتناک است و دائما اتفاقات هولناک در حال وقوع است و ما باید بتوانیم با آنها روبرو شویم. باید یاد بگیریم که چگونه این مسائل را حل کنیم. اخبار به مراتب بدتر از هر فیلم یا کتاب وحشتناکی است. هیولاها در برابر اتفاقات واقعی پیش پا افتاده هستند، اگر همین دیوها هیولاها خیالی به کمک ما نیایند، احتمالا در برابر مشکلات دنیا دیوانه خواهیم شد.

■ سوال معمول آخر: برای خیل عظیم هنرمندان جوان چه راهنماییهایی دارید؟ ■ ساده بگویم تلاش میکنم آنها را از هنرمند شدن منصرف کنم. اگر واقعا کسی از من نظر بخواهد او را از پرداختن به هنر پشیمان میکنم. چون در مسیری میخوانند وارد شوند که کاملا نامشخص است. آن ها واقعا باید نیمه دیوانه باشند که تصور کنند که موفق خواهند شد. من خودم این طور بودم. اما امروز من در وادی هنر کسی نیستم. موفق شدن در این راه غیرممکن است، مثل شرط بندی در قمار است. بله، ناراحتکننده است. هنرمندان همیشه خیلی شلوغش می کنند. زندگی هم یک قمار است. خیلی کارهای دیگر هم قمار است. ما هر روز دست به ریسکهای بزرگ کوچی میزنیم. اما اگر به حرف من گوش ندادند و وارد این وادی شدند، صادق باشند و درست کار کنند. همیشه میشود بد کار کرد و حتی میشود با آن پول هم در آورد، اما انسان از درون میبوسد. من خودم نمونههایش را زیاد دیده ام. باید درست کار کرد و همیشه اعتقاد داشتیم که میشود و میتوانم بهتر از آن کار کنم، بله بهتر کار کنم. باور کنید همیشه میشود و میتوانید بهتر کار کنید

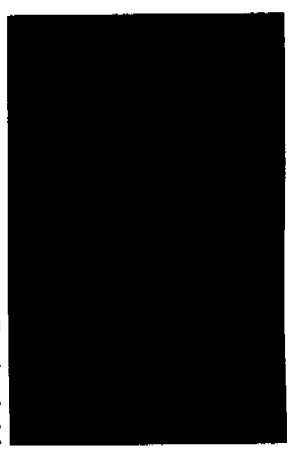


بمناسبت سالگرد تولد کاراگیال (I.L. Caragiaje) (۱۸۵۱-۱۹۱۲)

نویسنده برجسته ی رومانیای، چندی پیش پایگاه مشهور
 CARTOON-CRN اقدام به برپایی یک مسابقه بین المللی
 باموضوع کاریکاتورچهره این نویسنده سرشناس کرد.
 آثار زیادی به دیرخانه این مسابقه ارسال شد که آثار هنرمندانی
 از ایران همچون جواد علیزاده، افشین سبوقی و کامران بهرمان
 رانیز شامل می شد.

علاقه مندان برای دیدن این آثار می توانند به پایگاه:
www.cartoon_crn.com مراجعه کنند.

نگاه هنرمندان جهان و ارایه آثارشان در قالب تکنیک های متنوع
 می تواند زمینه برای آموزش بصری علاقه مندان به
 کاریکاتور فراهم سازد.



یک چهره

